دوفصلنامه علمی ـ تخصصی مطالعات تطبیقی کلام
سال یاز دهم/ شماره ۱۸ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

Tow quaterly scientific – specified Comparative studies of theology
Year 11 No.18, Autumn & Winter 2021-22

نقد و بررسی مبانی اعتقادی تکفیری ها

□ حسن علی محمودی*

چکیده

تکفیر درلغت معنای پوشاندن و پنهان کردن است، در اصطلاح نسبت دادن کفر به کسی و یاجمعی، می¬باشد. پیشینه تکفیر به صدر اسلام می رسد، در زمان ظهورخوارج این پدیده رواج بیشتری پیداکرد. در عصرکنونی استعما ل این واژه زبان زد وهابیت تکفیری است. که بسیاری از اعمال مسلمانان را که ریشه در کتاب و سنت دارد، خلاف توحید، و بدعت، می¬شمارند؛ و به همین دلیل مسلمانان را تکفیرنموده و مشرک می خوانند در تحقیق حاضر محورهای کلی اعتقاد تکفیری ها درسه محور(محورتوحید، محور بدعت، و محورحیات برزخی) مورد بررسی و نقدقرارگرفته است. توحید عبارت از یکی دانستن است که در رابطه باخدای تعالی توحیدذاتی، صفاتی، تشریعی، عبادی، و... مورد بحث است. اختلاف وهابیت بامسلمان در توحید عبادی وتشریعی است که برخی اعمال مسلمان را بدعت و خلاف توحید می دانند. بدعت در لغت عرب به معنای چیز نو و تازه است، حرمت بدعت در حقیقت از توحید در تقنین شروع می‌شود، همانطوری که توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت داریم، توحید دیگری نیز بنام توحید در قانون¬گذاری داریم، یعنی توحید در تقنین و تشریع. اسلام معتقد است بر این¬که تقنین و تشریع از آن خداست، به این معنی که هیچ کس حق ندارد در باره کسی وضع قانون کند، دست بردن به حکم الهی، بدعت و حرام است. وهابیت در مورد حیات برزخی چون اعتقاد به حیات برزخی ندارند، استمداد از اولیای الهی را درحال ممات شرک می دانند، حال این که حیات برزخی در قرآن و رایات به صورت صریح بیان شده است. که درمتن این نوشتار آشنا خواهید شد.

واژگان کلیدی: تکفیر، توحید، شرک، ایمان، کفر، بدعت، حیات برزخی.

---

* فارغ التحصیل سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه

مقدمه

تکفیر، لعن، نفرین و ناسزا به دیگران به خصوص تکفیراهل قبله از آن جهت که طرف مورد لعن، تکفیر، مستحق چنین نسبتی نیست، طبیعی است که از نظر شرع مقدس اسلام و آموزه های دینی، مورد نهی است و برایش عذاب اخروی در نظر گرفته شده است. این مسئله نه تنها از نظر شرع مقدس اسلام که احکامش از سرِ حکمت و مصلحت است، مورد پذیرش نیست که هیچ قانون بشری و غیر الهی نیز چنین مسائلی را مجاز نمی شمارند و به انسان اجازه نمی دهد که به حریم شخصیت دیگران تجاوز کند و مرتکبان آنها را مورد پی گرد قانونی قرار می دهند.

تعالیم دینی اسلام به ما می آموزد که انسان های با ایمان، نه تنها چیزهایی را بر زبان نمی آورند که گناه باشد و حقی را از کسی تضییع کند که حتی حرف ها و سخنانی که گناه نیست و لکن بار منفی دارد و در اصطلاح به آن لغو می گویند را نیز بر زبان نمی آورند. قرآن کریم در این باره می فرماید«براستی که مؤمنان رستگار شدند،... آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند»(مؤمنون/۳) این آیه می گوید؛ درحقیقت مؤمنان آن چنان ساخته شده‌اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی‌زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن روی گردانند، تا چه رسد به این که به ناحق دیگران را مورد لعن و تکفیر قرار دهند.

مفهوم شناسی تکفیر

تکفیر، از ریشه کفر در لغت به معنای پوشیدن و پوشاندن است.(راغب، ١٤١٢: ٥١/٤) کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می¬سازد. خداوند متعال می فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُه»(حدید/۲۰) ؛ [مَثَل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد.

دراصطلاح: کفربه معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که ازشأنش ایمان آوردن به آن است. مثل عدم ایمان به خدا ونبوت پیامبراسلام(ص) و روز قیامت.

قاضی ایجی می گوید:«کفرخلاف ایمان است وآن نزدما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر(ص) در برخی اموری که علم حاصل شده که ازجانب پیامبر(ص) رسیده است.(ایجی، ۱۳۲۵ : ۳۳۱/۸)

تکفیر، در عربی و فارسی به معانی گوناگونی به کار رفته. ازجمله: گفته شده است به معنای نسبت دادن کفر، و قیل: معناه لا تعتقدوا تَکْفِیر النّاس، کما یفعله الخوارج، إذا استعرضوا الناس فیُکَفِّرونهم.(ابن اثیر، ۱۳٦۷: ۱۸۵/٤)

تَکْفیر، در اصطلاح نسبت به کفر دادن است.(مجلسی، ۱٤۰٤: ۳۷۳/۳۳)

تکفیر به معنیِ نسبت دادن کفر به شخص یا گروه در قرآن کریم مصادیق متعددی دارد، از جمله کسانی که حضرت مسیح علیه السلام را خدا پنداشتند.(مائده/۱۷، ۷۲، ۷۳)

پیشینه تکفیر

پیشینه تکفیر در جهان اسلام، به صدر اسلام بازمی گردد. برخی حوادث مهم تاریخ اسلام به سبب تکفیر روی داده، همچنانکه برخی رخدادهای سیاسی و اجتماعی زمینه تکفیر را فراهم آورده است. از جمله رویدادهای مهم دوران پس از رحلت پیامبر اکرم ، جنگهای «رِدّه » در زمان ابوبکر بود که در این جنگها دستگاه خلافت معارضانِ خود را کافر و خارج از دین خواند.(طبری،۱۳۸۷: ۳/ ۲۵۰- ۲۵۲)

درزمان خوارج پدیده تکفیر رواج بیشتری پیداکرد. ازآن بعد به خاطر عقاید ویژه ای که از ابن تیمیه منتشر شد، ومحمد ابن عبدالوهاب آن را احیاء وتداوم بخشید، استعمال این واژه برکسانی که مخالف عقاید آنان هستند بازار پررونقی پیدا کرد. درعصرکنونی تکفیر مسلمانان ازطرف این گروه بسیار آسان و بدون دلیل و مدرک شرعی صورت می گیرد.

بنا بر برخی منابع تاریخی، عواملی مانند ندادن زکات و نپذیرفتن اصل خلافت یا در نظر گرفتن کسانی دیگر برای این مقام، در انتساب کفر به «اهل رِدّه» یا دست کم دسته هایی از آنان نقش مهمی داشته است.(ابن قتیبه، ۱٤۸۱: ۳٤/۱)

واقعه مهم تاریخی دیگر در باره تکفیر، غائله خوارج است. بسیاری از فرقه های خوارج کسی را که مرتکب یکی از گناهان کبیره می شد، و حتی امت پیامبر را، تکفیر می کردند.(شهرستانی، ۱۳٦٤: ۱۲۲/۱، ۱۲۸، ۱۳۵) در مقابل، بعضی از مسلمانان، از جمله برخی مذاهب اهل سنّت، خوارج را تکفیر می کردند.

هر چند نمونه های فردی و جمعی تکفیر در تاریخ اسلام کم نیست و در برهه هایی از تاریخ، این جریان شایع بوده است.

در نگاهی کلان، موارد افراط آمیز تکفیر، چه آنان که تکفیر کرده اند و چه آنان که تکفیر شده اند، اندک به نظر می رسد و امروزه شمار پیروان دیدگاه افراطی تکفیر، نسبت به کل جمعیت مسلمانان، چندان نیست. ظاهراً نظر علما و فقهای مذاهب مهم اسلامی در کاهش تکفیر مؤثر بوده است؛ زیرا فقها با استناد به متون اسلامی، نسبت دادن بی دلیل کفر، به مسلمان را مستوجب تعزیر دانسته اند.

وهمچنین ضمن توضیح معیار تکفیر، بر طایفه ای از متکلمان که با تنگ نظری عده ای ازمسلمانان را تکفیر کرده اند، انتقاد و توصیه کرده است که حتی الامکان از تکفیر اهل قبله احتراز شود.

دیدگاه فقها و متکلمان اسلامی در رابط با تکفیر

جمهورفقها ومتکلمان براین باورند که، کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نمازمی خواند، با اقرار برشهادتین و عدم انکارضروریات دین تکفیرنماید.

قاضی سبکی می گوید: «اقدام برتکفیرمؤمنین جداً دشوار است. وهرکسی که درقلبش ایمان است، تکفیراهل هوا و بدعت را دشوارمی شمرد، درصورتی که اقراربه شهادتین دارد؛ زیرا تکفیرامری دشوار وخطیراست.(شعرانی، ۱۳۲۱: ۵۸)

قاضی ایجی می گوید: «جمهورمتکلمین وفقیهان براین امراتفاق دارندکه نمی توان احدی ازاهل قبله را تکفیرنمود...».(ایجی، ۱۳۲۵: ۳٤٤/۸)

تفتازانی می گوید: «مخالف حق، ازاهل قبله کافرنیست؛ مادامی که ضرورتی ازضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشراجساد».(تفتازانی، ۱٤۰۹: ۲۲۷/۵)

ازآنجایی که بسیاری ازمردم درفهم وحقیقت عوامل واسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند وموجب کفرمی شود که متصف به کفرگردد، به اشتباه وبی راهه رفته وبی جهت افرادی رامتهم به کفر می نمایند.آنان به حدی دراین امرافراط دارندکه درنتیجه قضاوت شان به جز اندکی ازمسلمین، کسی براسلام باقی نمی ماند. مصداق بارزآن دراین عصر وزمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امربه معروف ونهی ازمنکرچنین نسبتی را به مسلمانان می دهند، ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خدای تعالی می فرماید: «ادْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَن»(نحل/۱۲۵) ؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای.

در روایات اسلامی از تکفیر مسلمانی که اقرار برشهادتین نموده نهی شده است. به عنوان نمونه به روایتی که از رسول خدا(ص) نقل شده است اشاره می شود.

پیامبراسلام(ص) فرمود: «اسلام برچند خصلت بناشده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر(ص)، اقرار به آنچه ازجانب خدارسیده وجهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیرنکنید، وعلیه آنان شهادت به شرک ندهید.(ابن اثیر، بیتا: ۲۰۷/۱-۲۰۸)

مبانی اعتقادی وهابیت

مهمترین مبانی اعتقادی وهابیت را که سبب اختلا ف با مسلمانان و فرقه اسلامی شده است می توان در سه محور اصلی خلاصه کرد:

۱- توحید و شرك: وهابیان با قرائتی که از مفهوم توحید ارائه می دهند، تمامی مسلمانان را به سبب انجام امور مشروعی همانند توسل، طلب شفاعت، تبرك جستن ازآثار اولیای الهی، و... مشرك می شمارند و رهبر آنان_محمد بن عبدالوهاب_مسلمانان این اعصار را ازمشرکان قبل از اسلام بدتر می شمارد.

۲- سنت و بدعت: وهابیان با تضییق دایره سنت و تعریف غیر اسلامی از بدعت، بسیاری از اموری که مطابق شریعت اسلامی و تحت عمومات قرار می گیرد، را بدعت می شمارند و مسلمانان را به همین سبب بدعت گذار معرفی میکنند.

۳- حیات برزخی: وهابیان باتکیه بر مبنای هستی شناسی خود (حس گرایی) ارتباط مردگان را با دنیای زندگان، مقطوع می شمارند و به همین سبب نیز زیارت رفتن وتوسل جستن به اموات را امری عبث، و لغو می شمارند.

حال به برسی و نقد هرکدام از محورهای مذکور می پردازیم:

الف) محور توحید و شرک

محمد بن عبدالوهاب که از بنیان گذاران وادامه دهندگان تکفیری ها هستند در مورد شفاعت، استمداد از اولیاء الله شبهاتی مطرح نموده و از جمله در مورد استغاثه می¬گوید: استغاثه نوعی عبادت است. حال این¬که خداوند امر فرموده است که هر نوع عبادتی مخصوص خداست.(محمدبن عبدالوهاب، ۱٤۱۸: ۱۸۹/۱) به دلیل «اذتستغیثون ربکم فاستجاب لکم»(انفال/۹) بنا براین استغاثه به اموات وغائبین ازجنس ملائکه یاجن یاانس درجلب نفع ودفع ضررشرک بزرگ است.(القفاری، ۱٤۱٤: ٤۹٥/۲)

محمد ابن عبد الوهاب می گوید: کسی اگربین خودش وبین خدا واسطه¬ی قرار دهد به اجماع علما کافر است.(محمدبن عبدالوهاب، بیتا: ۱۷۷/٦)

بسیاری از نویسندگان وها بی استغاثه به غیرخدا وند را شرک اکبردا نسته اند و به این حدیث از رسول خدا(ص) استناد نموده اند: «لا یستغاث بی إنما یستغاث بالله»؛ به من استغاثه نکنید، به خدااستغاثه کنید.(موسوعة الرأی الآخر، بیتا: ٥۸۰)

نقد و برسی

برای نقد و برسی این ادعا ضروری است که ما توحید و اقسام آن را مورد برسی و توجه قرار دهیم:

مفهوم شناسی توحید

واژه «توحید» مصدر باب «تفعیل» به معنای «یگانه دانستن» است.(راغب، ۱٤۱۲: ۸۵۸) ریشه این کلمه«وحد» به معنای انفراد است و در مباحث خداشناسی، توحید به معنای یکتاپرستی یکی از اصول اعتقادی اسلام و همه ادیان ابراهیمی است. اهمیت این اصل به این دلیل است که به نظر بسیاری از متکلمین اسلامی دیگر اصول دین اسلام مبتنی بر اصل توحید هستند. به همین دلیل است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که «التوحید نصف الدین»(صحیفه امام رضا(ع) نجف، ۱٤۰٦: ۵۲)

و در نهج البلاغه می فرمایند: «شهادت می دهم که خداوندی جز الله نیست. یگانه است و بی شریک. شهادت می دهم که خلوصش از آزمون به نیکی برآمده و باور به آن باصفای نیت همراه است. همواره بدان چنگ در می زنم تا آنگاه که ما را زنده می دارد و آن را می اندوزیم. برای روزهای هولناکی که در پیش داریم. چنین شهادتی نشان از عزم استوار ما در ایمان است و سرلوحه نیکوکاری و خشنودی است و سبب دور شدن شیطان است.(نهج البلاغه، بیتا: خطبه ۲)

مراتب «توحید

توحید به معنای یگانگی باری تعالی است. این یگانگی از جنبه های گوناگونی می تواند، مورد بررسی قرار گیرد که از مهمترین آنها توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی است.

توحید ذاتی

توحید ذاتی به معنای نفی شریک، شبیه و جزء از ذات خداوند است، یعنی بی نظیر از هر جهت و مطلق از جمیع جهات است. بنابراین توحید ذاتی، ذات پروردگار یگانه است، مثل و مانند ندارد

و ماسوا همه مخلوق اوست. آیه کریمه «لیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»(شوری/۱۱) «وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ»(اخلاص/٤) مبین توحید ذاتی است.

توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی صفات خداوند از قبیل علم، قدرت، حیات، اراده، ادراك و... حقایقی غیر از ذات پروردگار نیستند. همه صفات خداوند به یك چیز برمی گردد و آن ذات خداوند است و تمام این صفات عین ذات خداوند هستند.

علی علیه السلام در این مورد می فرمایند: «کل عزیز غیره ذلیل و کل قوی غیره ضعیف، و کل مالك غیره مملوك و کل عالم غیره متعلم و کل قادر غیره یقدر و یعجز»؛ هر غیر او ذلیل است و هر نیرومندی جز او ناتوان است و هر مالکی جز او مملوك است و هر عالمی جز او نوآموز است و هر توانایی جز او گاه توانا و گاه ناتوان است.(نهج البلاغه،خطبه: ٦٥)

در این روایت تاکید شده است که اوصاف خدای تعالی شخصاً ویژه اویند و کسی در آن‌ها با او شریك نیست.

توحید افعالی

توحید افعالی یعنی همه افعال (از جمله افعال انسان) به مشیت و اراده خداوند است. یعنی همانگونه که موجودات در اصل وجود خود وابسته به ذات او هستند در تأثیر و فعل خود نیز چنین هستند. و به تعبیر دیگر تأثیر حقیقی در همه امور از جانب خداست، نه خود مخلوقات(لا مؤثر فی الوجود إلا الله). «رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی»(انفال/۱۷) ؛ وچون [ریگ به سوی آنان] افگندی، تو نیفگندی، بلکه خدا افگند.

توحید در عبادت

توحید در عبادت یعنی جز ذات پروردگار هیچ موجودی شایسته عبادت و پرستش نیست. توحید در عبادت لازمه توحید ذات و صفات است. حضرت علی علیه السلام در تفسیر فرازهای اذان

می فرمایند: «اما قوله «اشهد ان لا اله الاالله...» کانه یقول: اعلم انه لامعبود الا الله (عزوجل) و ان کل معبود باطل سوی الله.(شیخ صدوق، ۱٤۰۳: ۳۹)

توحید از منظر مذاهب اسلامی

در میان مکاتب اسلامی توحید ذاتی و توحید در عبادت مورد قبول قطعی همه گرایش های فکری بوده است ولی در مورد توحید صفاتی و توحید افعالی اختلافاتی وجود دارد: اشاعره، منکر توحید صفاتی بوده و معتزله منکر توحید افعالی اند.

شهید مطهری در این زمینه می گوید: «توحید جزء اصول پنجگانه معتزله نیز بود، همچنانکه جزء اصول اشاعره نیز هست، با این تفاوت که توحید مورد نظر معتزله که مشخصه مکتب آنها به شمار می‌رود توحید صفاتی است که مورد انکار اشاعره است و توحید مورد نظر اشاعره که مشخص مکتب آنها به شمار می‌رود توحید افعالی است که مورد انکار معتزله است.(مطهری، بیتا: ۹۸/۳)

توحید مورد نظر شیعه - علاوه بر توحید ذاتی و توحید در عبادت - هم شامل توحید صفاتی و هم شامل توحید افعالی می شود.

یعنی شیعه در بحث صفات طرفدار توحید صفاتی است و در بحث افعال طرفدار توحید افعالی، اما توحید صفاتی شیعه با توحید صفاتی معتزله متفاوت است، توحید افعالی او نیز با توحید افعالی اشاعره مغایرت دارد. توحید صفاتی معتزله به معنی خالی بودن ذات از هر صفتی و به عبارت دیگر به معنی فاقد الصفات بودن ذات است، ولی توحید صفاتی شیعه به معنی عینیت صفات با ذات است.(مطهری، بیتا: ۳۵)

مهمترین ادعایی که عبدالوهاب مطرح می کند، این است که هرنوع خواندن واستغاثه کردن به غیر خدا عبادت است و عبادت هم مخصوص خدا است. و کسیکه غیر خدا را عبادت کند مشرک است. بنابراین ایشان استمداد ازغیرخدا را منافی توحید عبادی دانسته وآن را نوعی عبادت قلمداد نموده است.

شکی نیست که عبادت مخصوص خدای تعالی است هر که غیر خدا را به عنوان رب(خدا) عبادت کند مشرک است. امّا اینکه هر نوع خواند نی همچون، استمداد از اولیای الهی، توسل، شفاعت، استغاثه، عبادت باشد، هرگز قابل قبول نیست. برای روشن شدن مطلب لازم است که با مفهوم عبادت، ایمان وکفر، بهترآشنا شویم.

یکم) مفهوم عبادت

عبادت و عبودیت، درلغت به معنای خضوع و فروتني در برابر عظمت خدا وند است. درمعناي اين واژه چنين آمده است: «عبوديت» عبارت است از اظهار تذلّل و فروتني، امّا عبادت، رساتر و بالاتر از اظهار تذلّل است؛ بلكه عبادت به معنای اظهار خضوع وتذلل در برابر موجودي كه سزاوار و شايستگي عبادت را دارد مي‌باشد. او همان كمال نهايي است و غير ذات باري تعالي موجود ديگري شايسته عبادت و تذلل و خضوع نخواهد بود.(راغب، ١٤١٢: ٤٩٠) هم‌چنين عبادت به معناي اطاعت و تسليم نيز آمده است.(ابن منظور، ١٤١٤: ٢٨٢/٣) در معنای عبادت يكنوع «پرستش» نيز خوابيده است(راغب، ١٤١٢: ٥٤١/٢) بنا براين عبادت و عبوديت در لغت به معناي بندگي خدا، پرستش خدا واظهار خضوع و فروتني در برابر او مي‌باشد.

دراصطلاح، عبادت همان اطاعت از دستورات و فرامين است. اگر اين اطاعت از خداي سبحان باشد، عبادت حق وصحيح است درغيراين صورت، اطاعت او مذ موم و شرك است.(طباطبايی،١٤١٧: ٣٨٨/١) به فرموده استادجعفرسبحانی: عبادت آن نوع گفتار و رفتاری است که از اعتقاد به «الوهيت» سرچشمه بگيرد.

به عبارت ديگر: عبادت و پرستش، از احساس بندگی سرچشمه می‌گيرد و حقيقت بندگی جز اين نيست كه انسان خود را مملوك و مقام بالاتر را مالك وجود و هستی، موت و حيات، رزق و روزی، يا لااقل مالك و اختياردار مغفرت(آل عمران/١٣٥) و شفاعت(زمر/٤٤) و وضع قوانين و تكاليف بداند، و به ربّ بودن او معتقد شود. وهر فردی چنين اعتقادی داشته باشد و عقيده و احساس خود را در قالب عمل و يا لفظ بريزد، بی‌شك او را پرستش نموده و عبادت كرده است.(سبحانی، ١٣٧٥: ١٩٢-١٩٩)

پس عبادت در اصطلاح به معناي واقعي، عبارت ازخضوع در برابر کسی است که او را خدا و اله ورب ومعبود می دانیم. واز فرامین و دستورهاي اوپیروی کنیم و در برابر او بدون قید و شرط تسلیم باشیم.

بنابراین استمدا ازغیرخدا درمواردی که خدای تعالی خود اجازه داده است هرگز شرک نبوده ومنافات با توحید عبادی خدای تعالی ندارد.

دوم) مفهوم ایمان وکفر

صاحب قاموس القرآن می‌گوید: ایمان تسلیم توأم با اطمینان خاطر است، المیزان آنرا استقراراعتقاد در قلب معنی کرده و راغب اصفهانی تصدیق توأم با اطمینان خاطر گفته است. ازنگاه قرآن مجید ایمان به معنای تسلیم است. زیرا می‌بینیم قرآن آنانی را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می‌شمارد.(قرشی،۱۳۷۱: ۱-۱۲٤/۲)

ازنظر شیعه، اسلام و ایمان تقریباً به یك معنی است، زیرا ما معتقدیم که ایمان از چیزهایی است که در قلب و درون ثابت است و کاری با اعضاء ظاهر ندارد و اسلام نیز همین است ولیمعتزله می‌گوید: ایمان عبارتست از واجباتی که به وسیله اعضاء و جوارح انجام می‌یابد.(طبرسی، ۱۳۷۳: ۲٦٥/۳)

کفر، یعنی پوشاندن. صاحب مفردات می‌گوید: کفر در لغت به معنی پوشاندن شیء است، شب را کافر گوییم که اشخاص را می‌پوشاند و زارع را کافر می‌گویند که تخمه را در زمین می‌پوشاند. بزرگترین کفر، انکار وحدانیت خدا یا دین یانبوت است. واژه کفران بیشتر در انکار نعمت و کفر در انکار دین به کار رود.(راغب اصفهانی، ۱٤۱۲:۷۱٤)

دراصطلاح شریعت کفر، عبارت است از انکار آنچه خدا معرفت آن را واجب کرده از قبیل وحدانیت، عدل خدا، معرفت پیغمبرش و آنچه پیغمبر آورده از ارکان دین، هر که یکی از این ها را انکار کند کافر است. راغب گوید: کافر در عرف دین به کسی گفته می‌شود که وحدانیت یا نبوت یا شریعت یا هر سه را انکار کند. به هر حال کافر کسی است که اصول یا ضروری دین را انکار کند.(قرشی،۱۳۷۱: ۱-۱۲۷/۲)

مرز بین اسلام و کفر

برای این که مرز بین اسلام و کفر مشخص شود، باید ببینیم که خداوند متعال ازانسان خواسته که برای این که انسان مسلمان و مؤمن باشد چه کارهایی باید انجام دهد و درصورت عدول از چه چیزهایی از اسلام خارج و به جمع کفار می‌پیوندد. ازنظر قرآن مرزبین ایمان وکفرعبارت است از:

۱) ایمان به آنچه که بر پیامبر (صلی ا... علیه و آله) نازل شده است.

در قرآن می¬خوانیم:«وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ»؛ وآنانکه ایمان آوردند و کردار شایسته انجام دادند و ایمان آوردند بر آنچه که فرستاد شده بر محمد(ص) و آن حق است از پروردگارشان، پوشاند از آنهاگناهانشان را و اصلاح می‌کند کارشان را(محمد/۲).

۲) ایمان به خدا و رسول و کتاب‌های نازل شده و ملائکه.

خدای تعالی می¬فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتابِ الَّذي نَزَّلَ عَلى رَسُولِهِ وَ الْكِتابِ الَّذي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيدا»(نساء/۱۳٦)؛در این آیه شریفه خداوند مومنین را با اینکه ایمان آورده‌اند دستور می‌دهد برای بار دوم ایمان بیاورند این به خاطر دو قرینه بوده، قرینه اول : متعلق ایمان دوم را به طور تفصیل شرح می‌دهد ومی‌فرماید: به خدا و رسول و کتاب او ایمان بیاورید . قرینه‌ی دوم: این که تهدید کرده اگر به تك تك این جزئیات و تفاصیل ایمان نیاورید به ضلالتی گمراه گرفتار شده‌اید.(طباطبایی، ۱٤۱۷: ۱۸۳/۵)

۳) ایمان : به آخرت، قرآن و به پاداری نماز

«وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ»(انعام/۹۲)؛ و این کتابی است که ما آنرا نازل کردیم، کتابی پر برکت که آنچه را پیش از آن آمدن تصدیق می‌کند و تا ام القری و کسانی را که گرد

آن هستند، بیم دهی. آنها که به آخرت ایمان دارند و به آن ایمان می‌آورند و بر نمازهای خویش مراقبت‌کنند.

٤) یهود و نصاری را دوست و تکیه گاه خود نداشتن

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمینَ»(مائده/٥١)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه گاه خود) انتخاب نکنید.آنها اولیای یکدیگرند، و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند از آنها هستند، خداوند جمعیتستمکار را هدایت نمی‌کند.

٥) ایمان بدون شك و تردید

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُون»(حجرات/١٥)؛ مومنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شك و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند، آنها راستگویند.

٦) دوست داشتن ایمان و ناپسند داشتن کفر

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ فیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطیعُکُمْ في کَثیرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإیمانَ وَ زَیَّنَهُ في قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُون»(حجرات/٧) ؛ و بدانید رسول خدا در میان شماست هر گاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، وکفر و فسق وگناه را منفورتان قرار داده است .

٧) کافر پیرو باطل است و مومن پیرو حق و حقیقت

«ذلِکَ بِأَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ أَنَّ الَّذینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثالَهُم»(محمد/٣)؛ این به خاطر آنست که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند این گونه خداوند برای مردم مثلهایی را بیان می‌کند.

۸) قتال در ماه حرام و جلوگیری راه خدا از مصادیق کفر است

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فيهِ قُلْ قِتالٌ فيهِ كَبيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُون»(بقره/۲۱۷)؛ از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام سوال می‌کنند بگو جنگ در آن گناهی بزرگ است. و

جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتك احترام مسجد الحرام و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است و مشرکان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از آیین تان برگردانند. و کسی که از آینش برگردد، در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیك او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهندبود. این آیه شریفه از جنگ در ماههای حرام منع می‌کند و می‌فرماید: این کار جلوگیری از راه خدا و کفر است و به طور کلی فتنه از آدم کشی بدتر است.

باروشن شدن مفهوم عبادت ومرزبین اسلام وشرک ادعای تکفیری ها دراین که استمداد ازاولیای الهی، استغاثه، وطلب شفاعت، وتوسل به آنان، هرگزعبادت شمرده نمی شود، هیچ مسلمانی به عنوان رب بودن واعتقادبه خدایی اولیای الهی ازآنان طلب شفاعت نکرده ونمی کنند. درتجویزشفیع قراردان اولیای الهی، واستمداد ازآنان درحال حیات وممات ادله فروانی ازآیات وروایات وشواهد تاریخی درسیره سلف وجود دارد، که هرکدام نیاز مند تحقیق وبررسی مستقل است، چنانکه برخی محققین دراین رابطه سخن گفته اند. درتحقیق حاضر درصدد بیان تک تک آنها نیستیم.

ب) محور بدعت

یکی از مشکلات جدی مسلمان (چه شیعه و چه سنی)، با وهابیت تکفیری درمورد بدعت است، کلمه ای که همواره زبان زد تکفیری هایی وهابیت است است کلمه بدعت است، آنان هرنوع عمل مسلمانان را که برگرفته ازشریعت است، وهیچ تصرفی درشریعت نیست، بدعت

قلمدادمی کنند. ازجمله: استلام سنگ حجرالاسود، وبوسیدن بارگاه رسول گرامی اسلام، وادای احترام، به اولیای الهی، برپایی مجالس جشن وعزاء برای اولیای الهی، زیارت قبرنبوی(ص)، را ازمصادیق بدعت می خوانند.(عدنان درخشان،۱۳۸۷: ٤٧)همچنین می گویند: نیّت در قلب است؛ زیرا از رسول اکرم (ص) ثابت نشده که آن حضرت نیّت را بر زبان آورده باشند، مگر نیّت حج و هم‌چنین از صحابه و یاران و تابعین هم ثابت نشده، پس نیّت کردن با زبان یك نوع بدعت به‌شمار می‌رود.(دبیری العوضی،١٤٢٥: ٣٤) از این رو آشنایی با عقاید و عملکرد وهابیت تکفیری و نقد آنها یکی از نیازهای جدی جوامع مسلمان است.

نقد و بررسی

برای نقد وبررسی این عتقاد تکفیری ها لازم است که با کلمه بدعت آشناشویم، تابدانیم که بدعت چیست؟ چه کاری بدعت نامیده می شود، و شرایط کاری که بدعت نامیده می شودچیست؟ تا واقعاً جایی که بدعت است، از آن بپرهیزیم و جایی که بدعت نیست و حلال است انجام بدهیم و اگر حرام است انجام ندهیم.

بدعت از نظر لغت

بدعت در لغت عرب به معنای چیز نو و تازه است،(ابن منظور،١٤١٤: ٦/٨)هر چیزی که بی سابقه باشد، عرب به آن می‌گوید:« بدیع»، یعنی چیزی بی سابقه حتی خداوند تبارک و تعالی را توصیف می‌کنیم «بدیع السموات و الأرض»(بقره/۱۱۷)؛ یعنی آسمان‌ها و زمین را بدون الگوی سابق پدید آورد، اگر قبلاً الگویی در آسمان‌ها و زمین بود، بدیع نبود، اگر بی سابقه بوده، قطعاً بدیع السموات و الأرض صدق می‌کند.

چرا بدعت حرام است؟

حرمت بدعت در حقیقت از توحید در تقنین شروع می‌شود، همانطوری که توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت داریم، توحید دیگری نیز بنام توحید در قانونگذاری داریم، یعنی توحید در تقنین و تشریع.

اسلام معتقد است بر اینکه تقنین و تشریع از آن خداست، به این معنی که هیچ کس حق ندارد در باره کسی وضع قانون کند و قانون او قابل اجرا باشد. چرا؟ زیرا در قانونگذار سه چیز شرط لازم است و این فقط و فقط در خدا موجود است و در غیر خدا موجود نیست.

شرط اول قانون‌گذار

قانونگذار برای انسان باید یک فرد انسان شناس کامل باشد، انسان را به خوبی بشناسد، غرائز او را درنظر داشته باشد، زیرا قانون برای تعدیل این غرائز است، بنابراین قانون گذار باید انسان شناس کامل باشد، غرائز او را بشناسد، چنین شناختی فقط برای خدای تعالی ممکن است وبس. زیرا آن کس می‌تواند انسان شناس کامل باشد که انسان را آفریده باشد، خالق انسان، انسان را بهتر از همه می‌شناسد، قرآن مجید به این شرط اشاره می‌کند: «أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(ملک/١٤).

شرط دوم قانون‌گذار

فرد قانون گذار باید کسی باشد که در این قانون، سودی و ضرری نداشته باشد، و ما می‌دانیم که هیچ انسانی مبرا از این شرط نیست، زیرا هر انسانی قانون گذاری نسبت به قانون یا منتفع است یا متضرر، باید قانون گذار فردی باشد که ضررها و سودهای انسان را تشخیص بدهد، اما خودش در مجرای سود و ضرر نباشد و آن حق تعالی است که مبرا از آن است که قانون به نفع او باشد یا به ضرر او.

شرط سوم قانون‌گذار

شرط سوم این است که قانون گذار تحت تأثیر قدرت های بزرگ نباشد، گروهها و حزب‌ها بر افکار او سایه نیفکنند، انسانهای مقتدر او را تحت تأثیر قرار ندهند، این چنین کسی فقط خداوند متعال است. عقلا و دانشمندان می‌گویند یکی از مراحل توحید، مرحله توحید در قانون، تقنین و تشریع است، یعنی فقط حق تعالی حق دارد که برای انسان وضع قانون کند. چرا؟

اولاً: انسان شناس کامل است.

ثانیاً: در وضع این «قانون» نه منتفع است نه متضرر.

ثالثاً: تحت تأثیر قدرتها و احزاب چپ و راست نیست، ممکن است.

ولی باید دانست که اگر بخواهد چیزی بدعت باشد، باید دارای ویژگی خاصی باشد تا بدعت حساب بشود، همان گونه که عرض کردم، «بدعت» به معنای هر چیزی نو و تازه و بی‌سابقه است، یعنی هر چیزی که قبلاً الگو و اسوه‌ای نداشته باشد، شما او را ایجاد کنید، عرب به آن می‌گوید: بدعت و بدیع، ولی بدعت در شریعت سه شرط دارد، که با وجود این سه شرط بدعت محقق می‌شود. شروط سه گانه بدعت عبارت انداز:

الف) در درجه اول انسان بدعت گذار کسی است که می‌خواهد در شریعت، تصرف کند.

به بیان دیگر بدعت گذار می‌خواهد در قانون خدا دست ببرد، به این معنا که یا قانون خدا را کم کند یا قانون را اضافه کند.

ب) شرط دوم این است که ریشه در شریعت نداشته باشد، چیز نوی را بیاورد و به شریعت نسبت بدهد، امّا در شریعت ریشه‌ای نداشته باشد. یعنی دلیل عام و یا دلیل خاصی آن را تأیید نکند، تنها تصرف در دین بدعت نیست، آن یک پایه است، پایه دوم این است که این عمل نوی که انجام داده و به شریعت نسبت می‌دهد، در شریعت ریشه و دلیلی به صورت عام یا خاص نداشته باشد.

ج) شرط سوم این است که در میان مردم اشاعه دهیم و الا در خانه خود بنشینیم و یک قانونی را بر خلاف اسلام تصویب کنیم و آن را به اسلام نسبت بدهیم و فقط مرکب روی کاغذ باشد، این بدعت نیست، بدعت این است که بنویسیم، چاپ کنیم و منتشر کنم، و همچنین در سخنرانی‌ها بگوییم و در میان مردم اشاعه بدهیم، این بدعت است.

باروشن شدن معنا، مفهوم، وشرایط بدعت بطلان ادعای وهابیت تکفیری روشن می شود، چراکه؛ زیارت قبوراولیایی الهی، واستلام سنگ حجرالاسود وخانه کعبه به خاطر قداست که درآن وجود دارد، وزیات قبرنبوی(ص) ازموارد بدعت به شمارنمی آید. زیرا دراین امور تصرفی دردین نیست؛ چراکه، دارای دلیل قرآنی وروایی وریشه درشریعت دارد. بنابراین اعتقاد به بدعت یکنوع انحراف درعقیده اسلامی است، که مروج آن وهابیت تکفیری است.

ج) محور حیات برزخی

اعتقاد همه مسلمین درباره عالم برزخ این است که، در میان این جهان و سرای آخرت، جهان سومی به نام برزخ وجود دارد که ارواح همه انسان‌ها پس از مرگ تا روز قیامت در آن قرار می‌گیرند. مسلمانان این اعتقاد را از آیه شریفه «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»(مؤمنون/۱۰۰)؛ و پشت سرآنها (پس از مرگ) برزخی است تا روز قیامت، اخذ کرده‌اند.

البته از جزئیات آن جهان آگاهی چندانی نداریم و همین قدر بر اساس روایات معصومین (ع) می‌دانیم که ارواح انسانهای صالح و مؤمن در آن جهان، متنعّم به نعمت‌های فراوانی می¬شوند به عنوان مثال، خداوند متعال می فرماید: «شهداء در آن دنیا به لحاظ ایمانشان، متنعم به نعمتهای الهی می¬شوند».(آل عمران/۱٦۹) و همچنین ارواح ظالمان و و حامیان آنها در آن جهان معذّبند همان طور که قرآن درباره فرعون و آل فرعون می‌گوید: «عذاب آنها (در برزخ) آتش (دوزخ) است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت بر پا شود می‌فرماید: آل فرعون را داخل سخت‌ترین عذاب‌ها کنید».(مؤمن/٤٦)

در روایات اسلامی نیز از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمودند: قبر یا باغی است از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ.(مجلسی، ١٤٠٤: ٦/ ٩٩) ولی در عین حال یکی از مسایل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است و این مسأله منشأ اختلاف در مسایل مرتبط از قبیل استعانت از ارواح اولیای الهی و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان شده است. وهابیان استعانت از اولیای الهی، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه

از مظاهر بارز شرك می‌دانند لذا با توجه به اهمیت و ضرورت بحث، به تبیین این موضوع می¬پردازیم.

مفهوم حیات

حیات در لغت از حی، گرفته شده است که نقیض میت، است و جمع آن، احیاء، می‌باشد و حی، بر هر متکلم ناطق استعمال می‌شود. حی، در نباتات بر هر نوع حرکت و جنبندگی اطلاق می‌گردد.(ابن منظور، ١٤١٤: ٢١١/١٤)

برزخ در لغت، به معنای واسطه بین دو چیز است.(جوهری، ١٤١٠: ٤١٩/١) که از ماده براز، می‌آید که به معنی زمین گسترده است(ابن فارس، ١٤٠٤: ٣٣٣/١) و در در اصطلاح، عبارت است از جهانی است که میان دنیا و آخرت قرار گرفته است یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می‌شود پیش از آنکه بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود، قرار خواهد داشت».(سیوطی، ١٤٠٤: ١٥/٥)

حیات برزخی در قرآن

آیه اول: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ في سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُون»(بقره/١٥٤)؛ به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید بلکه زنده هستند ولی شما درك نمی‌کنید».

علامه طباطبایی حیات مذکور در آیه را حیاتی حقیقی و طیبه می‌داند که خداوند تنها مؤمنین را با آن احیاء می‌کند و ایشان دلالت آیه را بر موضوع حیات روشن و صریح می‌داند.(طباطبایی، ١٤١٧: ٢٢٥/١)

علامه طبرسی هم قائل است که شهداء تا روز قیامت زنده¬اند.(طبرسی، ١٣٧٣: ١٨٥/١)

علمای اهل سنت هم این آیه شریفه را جهت اثبات حیات پس از مرگ آنان (شهداء) بیان نموده‌اند به عنوان مثال زمخشری با تمسك به روایتی، شهداء را نزد خداوند زنده می‌داند که به آنها نعمت و شادی می‌رسد.(زمخشری، ١٤٠٧: ٢٠٥/١)

طبری هم حیات شهداء را چنین بیان می‌کند: ای کسانی که با استعانت از صبر در طاعت من در جهاد دشمنان و ترك معاصی شرکت نموده‌اید به کسانی که در راه من، کشته می‌شوند، مرده

نگویید بلکه آنان نزد من زنده هستند و در نعمت، رزق و کرامت من به سر می‌برند.(طبری، ١٤١٢: ٦٩٨/٢)

شوکانی هم این آیه را دلیلی بر ثبوت عذاب قبر و حیات برزخی شهداء می‌داند.(شوکانی،١٤١٣: ٨٦/٥)

آن چه از مطالب بیان شده در مورد تفسیر آیه مذکور به دست می¬آید، اینست که بر طبق نظر علمای فریقین ،آیه شریفه حیات شهداء پس از مرگ (حیات برزخی) را اثبات می‌کند و این حیات عمومیت داشته و فقط اختصاص به شهداء ندارد.(جوادی آملی، ١٣٨٨: ١٧١/٤)

آیه دوم: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذاب»(غافر/٤٦)؛ آتش دوزخ را صبح و شام بر آنها عرضه می‌دارند و چون روز قیامت شود (خطاب آیه که) فرعونیان به سخت‌ترین عذاب جهنم وارد کنید».این آیه، یکی از آیات اثبات کننده عالم برزخ می‌باشد. چون پیش از قیامت هر صبح و شب، آتش بر آنها نشان داده می‌شود واین مطلب به خوبی، مسأله حیات برزخی را، روشن می‌کند یکی از نکاتی که آیه شریفه آن را بیان می‌کند، مسئله عرضه آتش بر دوزخیان می‌باشد و آنچه مسلم است عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز، دوزخیان را داخل دوزخ می‌کنند.پس معلوم می‌شود، عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عالمی قبل از عالم قیامت صورت می‌گیرد و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.(طباطبایی، ١٤١٧: ٢٠٨/١٧)

ابن تیمیه یکی از استدلال‌های علما بر عذاب برزخ همین آیه شریفه را می‌داند و آیه را برای فرعون و قومش می‌داند که به آنان عذاب سختی در برزخ رسید.(ابن تیمیه،بیتا: ٩٥/٦)

محمد جمال الدین قاسمی، عرضه کردن آتش بر آنان را دائمی می‌داند لذا دو طرف زمانی یعنی اول و آخر وقت عذاب برزخ را بیان نموده است. و با این آیه شریفه بر عذاب قبر و برزخ استناد می‌شود.(همان، ٢٠٠/٨)

آیه سوم: «... وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُون»(مؤمنون/۹۹-۱۰۰)؛ در پشت سر، برزخی دارند تا روزی که مبعوث شوند. این آیه، از جمله آیاتی می‌باشد که علمای ما برای اثبات حیات برزخی آورده‌اند و به آن تمسك کرده‌اند.

علامه طباطبایی مراد از برزخ در آیه را، عالم قبر می‌داند که همان عالم مثال است و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است، زندگی می‌کنند تا قیامت فرا برسد و ایشان این معنا را مطابق با سیاق آیه و آیات دیگر و روایات فراوان که از طریق اهل تسنّن و شیعه وارد شده، می‌داند.طباطبایی،۱٤۱۷: ۹۸/۱۵)

آیه شریفه به دو دلیل دلالت بر وجود عالم برزخ می‌کند.

۱- تقاضای بازگشت به دنیا در وقت مرگ یا بعد از مرگ می کنند،تا اینکه عمل صالح بجابیاورند. ولی تقاضا، مورد پذیرش واقع نمی‌شود، این تقاضای بازگشت، دلالت بر وجود حیات و شعور متقاضی می‌کند که عمل گذشته را خراب کرده و عذاب در انتظار اوست و آن نیز در عالم برزخ می‌باشد.

۲- قید «الی یوم یبعثون» نشانگر این است، عالمی که تا روز برپایی قیامت، در انتظار آنان می‌باشد و در برابر آنان قرار دارد و بر آنان احاطه دارد که این همان عالم برزخ است.

ولی علمای اهل سنت از این آیه شریفه، تفسیر دیگری را ارائه داده‌اند که به عنوان نمونه یك مورد را ذکر می‌نماییم.

فخررازی، برزخ را به معنای حاجز و حائلی می‌داند که نمی‌گذارد ایشان تا روز قیامت به دنیا برگردد.(فخررازی، ۱٤۲۰: ۱۲۱/۲۳) بنابراین از نظر ایشان، این آیه شریفه می‌خواهد عدم برگشت به دنیا را تأکید کند و به کلی مأیوسشان نماید.

محمد جمال الدین قاسمی هم برزخ را به معنی حائل و مانع می‌داند لذا آنان تا روز قیامت در این حالت باقی می‌مانند.(قاسمی،۱٤۱۸: ۳۱٦/۷) .

نقد و بررسی

آنچه از آیات قرآن کریم و روایات معتبر فریقین به دست مي¬آید این است که مسأله حیات برزخی یك مسأله اتفاقی می‌باشد که همه بر ثبوت و وقوع آن اعتقاد جازم دارند و تنها در این مورد، علمای وهابیت دیدگاهی خاص دارند و حیات برزخ را منحصر به سوال نکیر و منکر می¬دانند.(ابن تیمیه،بیتا: ٨٦/٦) پس آنان حیات انسان در برزخ را فقط منحصر در وقت سؤال مَلَکَین می‌کنند و به خاطر چنین عقیده‌ای توسل، شفاعت و... را از مصادیق شرك می‌دانند و بعد سؤال مَلَکَین، هیچ نوع از آثار حیات برای احدی، باقی نمی‌ماند و آن را منکر می‌شوند.

حال اینکه علمای اسلام این نظر را قبول ندارند، علمای اسلام بر این عقیده‌اند که انسان پس از مرگ حیات دارد و لازم نیست به روح به بدن مادی بازگردد بلکه روح انسان در عالم قبر به گونه‌ای تعلق دارد که عذاب و ثواب، سؤال نکیر و منکر و سایر امور مربوط به آن در قبر و بدن مادی را می‌بیند به گونه ای که روح، عذاب را در قالب بدن مادّی مشاهده می‌کند بدون آن‌که روح بازگشت کند. لذا نظر علمای وهابیت مخالف تصریح آیات شریفه قرآن(آل عمران/١٦٩) و روایات می‌باشد.

نتیجه گیری

از این نمونه‌های که درسه محورفوق اشاره گردید، درمی‌یابیم که ادّعای شرك و بدعت شمردن توسل، استغاثه، استمداد ازاولیای الهی درحال حیات، واستمداد از ارواح آنان درحال ممات و...، هیچ مشکلی ندارد، موردتأیید شرع مقدس اسلام بوده واست. آنچه که وهابیان دراین راستا ابراز نظرنموده اند، مخالف نظرعلمای فریقین و مخالف صریح آیات قرآن وروایات است. تنها برای خود آنان پذیرفتنی است.

از اساسی‌ترین اشکال وهابیت تکفیری به مسلمانان، درمحورتوحید، متهم ساختن آنان به شرك به بهانه توسّل به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و صالحان است.

ابن تیمیّه، بنیان‌گذار مکتب وهابیت می‌گوید: «هر کس کنار قبر پیامبر یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان بخواهد که بیماری او را شفا دهد یا قرض او را ادا کند، مشرك است؛ زیرا هیچ کس جز خداوند، قدرت انجام چنین اعمالی را ندارد. پس واجب است چنین شخصی را به توبه وادار کند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.»(ابن تیمیه،بیتا: ١٥٦)

محمد بن عبدالوهاب هم اعلام کرد: «هرکس به پیامبران و صالحان توسل جوید و آنان را شفیع خود سازد، خونش حلال و قتل آن جایز است.»(ابن عبدالوهاب، ١٤١٨: ٥٨)

درمحوربدعت، بسیاری ازعمل کردمسلمانان را که ریشه درقرآن وسنت دارد برخلاف علمای فریقین، و بدون درنظر داشت شرایط، معنا، ومفهوم بدعت وتفکیک آنها، بدعت می خوانند.

ودرمحور حیات برزخی، یکی از دلایل مخالفت وهابیان این است که ارتباط پیامبر پس از مرگ با این دنیا قطع می‌شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی‌تواند برای کسی دعا کند.

این در حالی است که بسیاری از علمای اهل سنت، حیات پیامبران را پس ازمرگ پذیرفته‌اند.

هیثمی از نویسندگان و دانشمندان مشهور اهل سنت در کتاب «مجمع الزواید» از عبداللّه بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زندگی و حیات من برای شما خیر و برکت است؛ زیرا با همدیگر گفت وگو می‌کنیم. شما سخن می‌گویید و من هم با شما سخن می‌گویم. مرگ من هم برای شما برکت است؛ چون کارهای شما بر من عرضه می‌شود.(ابوسجاداسحاقی،١٣٨٧).

کتابنامه

ابن منظور، محمدبن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دارالفکر للطباعه والنشروالتوزیع ، سوم، ١٤١٤ق.

جعفری ، محمدتقی ، **امام حسین شهیدفرهنگ پیشروانسانیت** ، تهران، موسسه تدوین ونشرآثارعلامه جعفری ، دهم ، ۱۳۸(ع)ش.

جوادی آملی ، عبدالله ، **ادب فنای مقربان** (شرح زیارت جامعه کبیره)، قم، تحقیق وتنظیم محمدصفایی ، مرکزنشراسراء ، ۱۳۸۱ ش.

حرعاملی ، **وسایل الشیعه** ، قم ، موسسه آل البیت (ع) ، اول، ١٤٠(ص) ق .

حویزی، عبدعلی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، قم، اسماعلیان، چهارم، ١٤١٥ق.

خمینی ، روح الله ، **صحیفه نور**، تهران، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ، ۱۳(ع)۰ش .

دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، ماده نیاحه، نائحه، ایران، ١٣٤٢ش.

رجالي تهراني ، علي رضا، **آثار و برکات سیدالشهدا در دنیا و آخرت** ، قم، انتشارات نبوغ ، ۱۳۸(ع)ش.

سهمودی، نورالدین، **وفاء الوفاء باخباردارالمصطفی**، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ٢٠٠٦م.

سیدابن طاوس، **اللهوف علی قتلی الطفوف**، تهران، نشرجهان، اول، ١٣٤٨ش.

سیف الاهی ، محمدحسین ، رسول ترک ، **آزادشده امام حسین** ، قم، انتشارات مسجدمقدس جمکران، یازدهم ، ١٣٨٦ش.

شوشتری، شیخ جعفر، **الخصائص الحسینیه**، ١٣٦(ص) ق.

شیخ صدوق ، ابن بابویه، **امالی**، انتشارات کتابخانه اسلامیه ، چهارم ، ١٣٦٢ش

شیخ صدوق ، محمدبن علی بابویه قمی، **من لایحضره الفقیه** ، ترجمه صدربلاغی ، انتشارات صدوق، اول، ١٣٦(ع)ش.

شیخ صدوق، ابن بابویه، محمدبن علی، **عیون اخبار الرضا** ، تهران، نشرجهان، اول، ۱۳(ع)۸ق.

صادقی ، محمدامین ، **جلوه های عرفانی نهضت حسینی** ، قم، بستان کتاب ، ١٣٨٤ش.

طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، تهران، مرتضوی، سوم، ۱۳(ع)۵ش.

عطاری، عزیزالله، **مسند امام رضا(ع)** ، مشهد، آستان قدس رضوی، اول، ١٤٠٦ق.

عقادعباس محمود، **ابوشهدا**، انتشارات سعد، مصر، [بیتا]
عمید ، حسن، **فرهنگ عمید**، واژه عزا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳(ع)۱ش.
فیومی، **مصباح المنیر**، قم، دارالهجرة، دوم، ١٤١٤ق.
قرنی گلپایگانی، علی، **منهاج الدموع**، سلسلة الذهب-نورالکتاب، اول، ۱۳(ص) ٤ق.
قمی ، شیخ عباس، **دمع السجود**/ ترجمه نفس المهموم ، مترجم : میرزاابوالحسن شعرانی ، ذوی القربی ، اول، ۱۳(ع)۸ش.
قمی، جعفربن محمدبن قولویه ، **کامل الزّیارات** ، قم، انتشارات صدوق ، اول، تهران ، ۱۳(ع)۵ش .
کاشفی، ملاحسین، روضة الشهدا، نشرنوید اسلام، ۱۳۸۲ش.
لویس معلوف، **المنجد**، ماده «نیح»، بیروت، الکاثولیکیه للآباءالیسوعیین، هفتم، ۱(ص) ۳۱ق.
مجلسی ، محمدباقر ، **بحارالانوار**، لبنان- بیروت، موسسه الوفا، ١٤٠٤ق .
مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، دوم، ١٤٠٣ق.
محتشم کاشانی، دیوان اشعار، ۱۳(ص) ۰ش.
محدثی، جواد، **فرهنگ عاشورا**، قم، نشرمعروف، دوم، ١٤١(ع)ق.
مصباح یزدی، محمدتقی ، **آذرخش کربلا** ، تدوین ونگارش: غلام حسن محرمی، قم، موسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی (ره)، ششم، ۱۳۸(ع)ش.
مطهری ، مرتضی ، **مجموعه آثار**، ج۱(ع) ، قم، انتشارات صدرا، ششم ، ۱۳۸۲ش .
مطهری، مرتضی، **نهضت های اسلامی درصدساله اخیر**، قم، نشراصدرا، بیست و ششم، ۱۳۸(ص) ش.
مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین مقرم**، بیروت، موسسة الخرسان للمطبوعات، ١٤٢٦ق.
ملبوبی، محمدباقر، **الوقایع الحوادث ٥ جلدی**، دارالعلم، اول، ۱۳(ص) ۸ق.